

# مروری کوتاه بر تاریخچه گروه تربیت معلم و تحولات آن در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی در دهه ۶۰ تا ۹۰

در گفت و گو با:

مهندس سعید قریشی مسئول اسبق واحد تربیت معلم  
دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی نظری

● مسعود جوادیان\*

## اشاره

مهندس سعید قریشی که اکثر همکاران بازنشسته و شاغل سازمان پژوهش با او آشنایی دارند، بیشتر دوران خدمت اداری خود را در دفتر برنامه‌ریزی و تألیف گذراند. (۱۳۹۴-۱۳۶۱) در طول این سال‌ها تغییر و تحولات و فعالیت‌های زیادی در این دفتر صورت گرفت که نامبرده در بعضی از آن‌ها مستقیماً و در بعضی غیرمستقیم نقش داشت. در طول این مدت چندین نفر به ریاست سازمان پژوهش منصوب شدند و هر یک پس از مدتی جای خود را به دیگری دادند که دوره‌ی ریاست دکتر حدادعادل و مدیرکلی مهندس ابوطالبی بر دفتر برنامه‌ریزی و تألیف، نقش پررنگ‌تری در فعالیت‌ها داشت، ایشان در این سال‌ها، مسئول واحد تربیت معلم، معاون دفتر و مشاور مدیر کلی را برعهده داشت. این خاطرات را در این گفت‌وگو مرور می‌کنیم.

■ لطفاً در ابتدا یک بیوگرافی از خودتان بفرمایید و اینکه چگونه به سازمان پژوهش پیوستید.

● بسم‌الله الرحمن الرحیم. من سعید قریشی متولد سال ۱۳۳۳، زاده کوه بنان کرمان هستم. تا سال نهم زمان قدیم را در آنجا تحصیل کردم و سه سال دوره دبیرستان را به دلایل خانوادگی در تبریز گذراندم، بعد هم در کنکور شرکت کرده و در رشته برق دانشگاه تبریز پذیرفته شدم. در حین تحصیلات دانشگاه، گاهی وقت‌ها به علت اعتصابات دانشجویی، ترم‌هایی تعطیل می‌شد، یا موقع امتحان، تحریم می‌کردند و امتحان نمی‌دادند یا دانشگاه ترم را تعطیل می‌کرد. در نتیجه یک مقدار دوران تحصیل ما در دانشگاه طولانی‌تر از حد معمول شد. من سال ۱۳۵۱ وارد دانشگاه و سال ۱۳۵۹ فارغ‌التحصیل شدم.

در دوران تحصیل دانشگاهی به علت جوّ غیرمذهبی حاکم و رواج افکار گوناگون غیردینی در بین دانشجویان، افرادی چون اینجانب که زمینه مذهبی داشتیم مجبور بودیم به مطالعات مذهبی و خواندن کتاب‌هایی در زمینه نقد افکار ماتریالیستی و امثال آن بپردازیم تا بتوانیم عقاید خود را حفظ کنیم. به همین دلیل با وجود اینکه رشته تحصیلی بنده فنی و مهندسی بود، در این مسیر علاقمند به فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی شده و لذا داوطلب در آموزش و پرورش استخدام شدم. در آن زمان شهید رجایی وزیر آموزش و پرورش بود.

در سال‌های اولیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بسیاری از معلمان اطلاعات مذهبی کافی برای روبرویی با سؤالات و انتقادات دانش‌آموزان نداشتند و دفتر آموزش‌های ضمن خدمت وزارت آموزش و پرورش کار سنگینی در جهت آموزش معلمان بر عهده داشت. یکی از دوستان بنده که در این دفتر کار می‌کرد بنده را تشویق نمود که از تبریز به تهران آمده و در این دفتر مشغول کار شوم.

از مهرماه ۱۳۵۹ در این دفتر مشغول کار شده و تا سال ۱۳۶۱ که به سازمان پژوهش منتقل شدم در فعالیت‌های آموزشی معلمان مرتبط با بحث‌های جهان‌بینی اسلامی به‌عنوان مدرس دوره و یا مدیر دوره فعالیت می‌کردم. یادم هست کتاب بینش دینی سال چهارم



سال ۱۳۶۱ آقای  
دکتر حداد عادل که  
به ریاست سازمان  
پژوهش منصوب  
شدند، بنده را  
به‌عنوان مسئول  
گروه تربیت معلم  
منصوب نمودند

دبیرستان که توسط آقایان دکتر سروش و دکتر حداد تألیف شده بود، تدریسش برای معلمان دشوار بود و دوره آموزش این کتاب در سال ۵۹ برگزار شد.

در سال ۱۳۶۱ آقای دکتر حداد عادل به ریاست سازمان پژوهش منصوب شدند. هم‌زمان با آمدن ایشان به سازمان، مسئول گروه تربیت معلم دفتر برنامه‌ریزی از آن‌جا رفته بود و این گروه مسئول نداشت. اینجانب در همان ایام از طریق یکی از دوستان و همکاران به آقای دکتر حداد عادل معرفی شدم. ایشان نیز پس از مصاحبه و آشنایی با سوابق، بنده را به‌عنوان مسئول گروه تربیت معلم منصوب نمودند. بدین ترتیب بنده در سال ۱۳۶۱ وارد سازمان پژوهش شدم.

#### ■ پس شما در بدو ورود به سازمان پژوهش کار را از گروه تربیت معلم شروع کردید؟

● بله، در آن زمان کار برنامه‌ریزی و تألیف کتب تربیت معلم هم بر عهده سازمان پژوهش بود و بنده به‌عنوان کارشناس مسئول گروه تربیت معلم کار را شروع کردم. در آن سال‌ها کنکور تربیت معلم جدا از کنکور سراسری برگزار می‌شد. دو-سه ماه قبل از ورود بنده به سازمان، دومین کنکور تربیت معلم برگزار شده بود و یک‌ماه بعد قرار بود حدود نه-ده هزار دانشجو به سر کلاس‌های درس مراکز بروند و این‌ها نه کتاب و جزوه و نه حتی برنامه‌ای داشتند. آقای دکتر حداد به ناچار باید در اسرع وقت فکری برای برنامه‌ها و کتاب‌های این مراکز می‌کردند و لذا کار تربیت معلم را در اولویت کارهای سازمان قرار دادند و بنده هم کار سنگینی را عهده‌دار شده بودم.

#### ■ خالی از لطف نیست که یک یادآوری بکنم، برای جوان‌ترهایی که این مصاحبه

را بعدها می‌خوانند. در حال حاضر دوره کاردانی تقریباً نه دیگر کتاب درسی دارد و نه مثل آن زمان‌ها گروهی به نام تربیت معلم، فعال است. طبعاً کسی که می‌خواهد استخدام آموزش و پرورش شود به دانشگاه فرهنگیان می‌رود، آنجا آموزش‌هایی می‌بیند، ولی دوره‌ای که شما از آن صحبت می‌کنید این‌طوری نبود. اصلاً تربیت معلم خودش کنکور داشت و دانشجو می‌گرفت و نسبت به الآن خیلی جدی بودند و کار زمین مانده خیلی داشتند از جمله کتاب‌های درسی بی‌شماری بود که باید برایشان تألیف و تدوین می‌شد. حالا جنابعالی عرایض مرا کامل بفرمایید.

● عرض کنم، قبل از انقلاب اسلامی یک سری دانشسراهای مقدماتی وجود داشت که از کلاس نهم بچه‌ها را می‌گرفت و بعد از دو سال آموزش، معلم مناطق روستایی می‌شدند، یک سری دیگر دانشسراهای راهنمایی تحصیلی داشتیم که بعد از دیپلم با کنکور به آن وارد می‌شدند، دو سال می‌خواندند و فوق دیپلم می‌شدند و در دوره راهنمایی درس می‌دادند. این دو نوع تربیت معلم قبل از انقلاب اسلامی وجود داشت. در سال ۵۸

بنده در سال ۶۰  
در مرکز تربیت معلم،  
درس جهان‌بینی را در  
مرکز شهید شرافت  
تدریس می‌کردم

هر دوی این‌ها موقتاً تعطیل شد، چون هم می‌خواستند یک تجدیدنظری بکنند و هم شاید احساس می‌کردند نیرو به اندازه کافی وجود دارد. به هردلیلی، هر دو شکلش را موقتاً تعطیل کردند. در سال ۱۳۶۰، تربیت معلم فوق‌دیپلم دوباره راه‌اندازی شد، اما تفاوتی با گذشته داشت. برنامه جدید این بود که دانشجویها یک سال به شکل شبانه‌روزی درس بخوانند، یعنی اصرار داشتند که این‌ها باید شبانه‌روزی باشند که یک نوع تربیت جانبی هم بشوند و فقط سر کلاس رفتن نباشد. بالأخره مثل سربازخانه، چطور افراد یک‌سری آموزش‌های خاصی هم می‌بینند که مستقل باشند، بتوانند زندگی کنند، نظم را یاد بگیرند، مسائل تربیتی آن‌ها درست باشد. اصرار بر این بود که حتی آن‌هایی هم که در شهر خودشان هستند در طول هفته بیایند در مرکز تربیت معلم زندگی کنند، به خاطر جنبه‌های تربیتی. آن زمان شهید محمدعلی رجایی وزیر آموزش و پرورش بودند و ایشان به مسائل تربیتی توجه ویژه داشتند. بنابراین طرح جدید تربیت معلم این شد که دانشجویان یک‌سال درس در مرکز بخوانند، سال بعد به مدارس بروند و به عنوان یک معلم درس بدهند. تجربیات و آموخته‌هایشان را آنجا به کار بگیرند و نیز تجربیاتی بیاندوزند. سال سوم دوباره به مراکز تربیت معلم برگردند تا هم ادامه درس را تا آخر فوق‌دیپلم بخوانند هم آنچه در این یک سال تجربه به دست آورده‌اند مطرح کنند تا در مورد آن بحث و گفتگو شود. در حقیقت کارورزی و دوره عملی و دوره تئوری آن‌ها هر دو انجام شود. انگار سه‌سال بشود، یک‌سال کار در محیط واقعی و دو سال هم درس. اما این طرح حتی یک‌بار هم اجرا نشد! در سال ۱۳۶۰ اولین گروه دانشجوی به مراکز تربیت معلم از این نوع وارد شدند، کنکور دانشگاه در آن سال به خاطر انقلاب فرهنگی تعطیل بود، چون دانشگاه‌ها مرکز گروه‌های ملحد و سیاسی شده بود و مشکلات خاصی را به وجود آورده بودند... دانشگاه‌ها تعطیل که شد، تربیت معلم برای خودش کنکور جدا گرفت و تعداد زیادی قبولی اعلام و بعد با مصاحبه انتخاب کردند. چون دانشگاه تعطیل بود، آن سال نیروهای زنده‌ای وارد تربیت معلم شدند و نمرات خیلی بالا بود و خیلی از دانشجویها مستعد و ممتاز بودند. بنده هم در سال ۶۰ در مرکز تربیت معلم، درس جهان‌بینی را در مرکز شهید شرافت تدریس می‌کردم.

## ■ شما گفتید طرح تربیت معلم سه‌ساله حتی یک‌بار هم اجرا نشد، ممکن است بفرمایید چرا؟

همان‌طور که قبلاً عرض کردم بنده در آبان‌ماه ۱۳۶۱ از دفتر آموزش‌های ضمن خدمت به دفتر برنامه‌ریزی و تألیف که در آن زمان «دفتر تحقیقات» نامیده می‌شد، منتقل و در گروه تربیت معلم مشغول کار شدم. در این سال ورودی‌های سال ۱۳۶۰ برای تدریس به مدارس کشور رفته بودند و دومین کنکور تربیت معلم در آن سال برگزار شده بود و قرار بود یک‌ماه بعد دانشجویان جدید (دومین دوره) به مراکز وارد شوند. اولین کاری که می‌بایست

انجام می‌شد تنظیم برنامه درسی و سپس تعیین منابع درسی بود. آقای دکتر حداد عادل به‌عنوان اولین گام، شورای برنامه‌ریزی تربیت‌معلم را فعال کردند تا به این مهم بپردازد. تعدادی از اعضای اولیه این شورا عبارت بودند از مرحوم دکتر شکوهی، آقای احمد صافی، آقای صنّعی (مدیرکل تربیت‌معلم قبل از انقلاب اسلامی)، آقای منتصری به‌عنوان رئیس مرکز تربیت‌معلم، آقای محمدعلی سادات به‌عنوان مدرس تربیت‌معلم و آقایان ابوطالبی و مرحوم جواهریان به‌عنوان کارشناسان دفتر تحقیقات و بنده به‌عنوان دبیر شورا. جلسات شورا با حضور آقای دکتر حداد و در دفتر ایشان هر هفته تشکیل می‌شد و در مدت نسبتاً کوتاهی برنامه‌های مراکز (که تا حدودی شبیه سال قبلش بود) تنظیم و به مراکز ارسال می‌شد.

در مورد متون درسی قرار شد از بعضی کتب دانشگاهی و یا کتاب‌های شهید مطهری استفاده شود و در مواردی که کتاب در بازار نبود به تهیه سرفصل اکتفا شود و از مدرسین تربیت‌معلم خواسته شد که خودشان براساس سرفصل از منابع مختلف تدریس کنند و به دانشجویان جزوه بدهند و تعدادی جزوه در دفتر تدوین شد که به شکل پلی‌کپی تکثیر و به مراکز ارسال گردید. به این ترتیب ترم اول شروع شد. شایان ذکر است که چون در آن زمان هم در مدرسین و هم در دانشجویها و هم مدیران مراکز انگیزه و علاقه زیادی به کار وجود داشت با همه نقایص کارها پیش رفت. ترم دوم هم با وضعیتی مشابه ترم اول سپری شد و سال اول دانشجویها به پایان رسید.

ما تازه می‌خواستیم از خستگی یک‌سال کار فشرده نفسی تازه کنیم و در تابستان ۱۳۶۲ برای اول مهر، خود را بهتر از سال قبل آماده کنیم که ناگهان معاون نیروی انسانی وزارتخانه که آن‌موقع آقای دعاگو بودند (روحانی بودند و مرحوم شدند) اعلام کردند که بررسی‌های ما نشان می‌دهد، اگر بخواهیم دانشجو معلمانی را که یک‌سال تدریس کرده‌اند در اول مهر از محیط آموزشی بیرون بیاوریم، برای پرکردن جای خالی این‌ها معلم نداریم و اصلاً چنین کاری امکان‌پذیر نیست. شما بیاوید سال دوم این‌ها را دو ترم تابستانی کنید، یکی در همین تابستان و یکی هم تابستان سال بعد و این‌ها اول مهر ۱۳۶۲ دوباره در مدرسه باشند که کلاس‌ها بدون معلم نماند. ما یک‌بار در مقابل یک عمل انجام‌شده با یک فرصت خیلی کوتاه قرار گرفتیم. بدین ترتیب قرار شد حدود یک‌ماه بعد کلاس‌های ترم اول از سال دوم دایر شود، باز نه کتابی و نه جزوه‌ای بود، چه حجم کاری و چه مشکلات و چه سختی‌هایی وجود داشت! آن‌موقع؛ فراهم کردن تدارکات برای یک همچون دوره‌ای خیلی واقعاً سخت بود اما چاره‌ای نبود و بایستی کار به هر شکل ممکن انجام شود.

دانشجو معلمان ورودی سال ۱۳۶۰ که در سال ۱۳۶۱ معلمی کرده بودند، در تابستان سال ۱۳۶۲ برای گذراندن ترم اول از سال دوم خود به مراکز بازگشتند و با نقایص متعدد از نظر متون درسی دوره را طی کردند. در این تابستان کار بسیار سخت

آقای دکتر حداد  
یکی از ایده‌ها و  
برنامه‌هایش این بود  
که تمام گروه‌ها،  
شورا داشته باشند

و سنگینی را پشت سر گذاشتیم ولی به هر حال گذشت و دانشجو معلم اول مهر به کلاس‌های درس مدارس بازگشتند و ترم دوم باقیمانده تحصیل خود را به‌همین ترتیب در تابستان سال ۱۳۶۳ گذراندند. از آن به بعد طرح مراکز تربیت معلم سه‌ساله منتفی گردید و تبدیل به دوره دو ساله شد. به این ترتیب بود که طرح سه‌ساله (یک‌سال درس - یک‌سال تدریس - یک‌سال درس) حتی یک‌بار هم اجرا نشد!

### ■ خوب است در این‌جا کمی هم وضعیت آن زمان سازمان را توصیف کنید؟ از حیث گروه‌های درسی، فضای موجودش، مدیرکل و ریاست.

● عرض کردم به فاصله دو هفته بعد از آمدن آقای دکتر حداد عادل، من هم به سازمان پیوستم. در آن زمان دفتر تألیف که نامش «دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی» بود و به آن «دفتر تحقیقات» می‌گفتند، مدیرکل نداشت. آقای دکتر محمد رجبی، رئیس سازمان پژوهش قبل از دکتر حداد و خود دکتر حداد، علاوه بر ریاست سازمان در حقیقت سرپرست دفتر هم بودند.

در این دوران که دفتر مدیرکل نداشت، مرحوم آقای افسری معاون دفتر بودند و کارها را به‌شکل اجرایی در دفتر دنبال می‌کردند. ولی حکم مدیرکلی نداشتند و اصلاً وارد بحث‌های محتوایی هم نمی‌شدند. کارهای محتوایی مستقیماً زیر نظر خود آقای حداد بود، ایشان هم‌زمان که برای تربیت معلم شورا تشکیل دادند، برای یکی دو درس دیگر هم مثل ادبیات که خودشان سررشته داشتند، شورا تشکیل دادند و خودشان رئیس شورا بودند. ایشان کتاب‌های ادبیاتی را که از قبل نصف و نیمه تألیف شده بود و شکل و متن‌های دور از ذهن و ثقیل داشت متوقف کرد و گفت این کتاب‌ها زیر چاپ نرود، و سریع یک تغییراتی دادند و کتاب‌های قبل را بازسازی کردند و به مدارس فرستادند تا کتاب جدید تألیف شود. به‌همین خاطر شورای ادبیات هم باید خیلی سفت و سخت راه می‌افتاد. سایر گروه‌ها هنوز به آن شکل شورا نداشتند و بیشتر خود کارشناس‌های گروه کار را دنبال می‌کردند. آقای دکتر حداد یکی از ایده‌ها و برنامه‌هایش این بود که تمام گروه‌ها، شورا داشته باشند. شوراهایی مثل تربیت معلم و ادبیات که خیلی سریع تشکیل شد، بقیه هم تشکیل شود. آدم‌های صاحب‌نظر بیایند و کار زیر نظر شورا دنبال شود. در همان حین دنبال پیدا کردن مدیرکل برای دفتر هم بودند. یکی - دو ماهی که گذشت فردی به نام دکتر فرمد که دانشگاه تهران فیزیک درس می‌داد و استاد آنجا بود، به مدیرکلی دفتر منصوب شد. ایشان روزهای اول فقط به مطالعه سوابق پرداخت و جلسه‌ای با کارکنان برگزار نکرد. بعد از مدتی شنیدیم که ایشان استعفا داده! یعنی همین مدت، که عصرها می‌آمد و سوابق را می‌خواند و مطلع می‌شد، شاید دیده بود که یا کارش نیست یا علاقه ندارد و به جز جلسه معارفه اولیه دیگر کسی ایشان را ندید. به هر دلیل، ایشان مدیرکلی‌اش هیچ‌وقت اعمال نشد.

واحد تربیت معلم  
دفتر تألیف در  
چهار سال که  
بنده مسئول بودم  
نزدیک به  
۱۲۰ عنوان کتاب  
تألیف کرد

باز هم آقای دکتر حداد همچنان رئیس سازمان و سرپرست دفتر بود و ادامه می‌داد تا اینکه بعد از مدتی آقای سید ضیاءالدین صدری را که آن موقع رئیس انجمن اولیا و مربیان وزارتخانه و قبل از آن مدیرکل استان آذربایجان شرقی بود به مدیرکلی دفتر منصوب کردند. ایشان هم حدود یک‌سال بودند و آقای افسری هم کما فی‌السابق معاون دفتر بودند. ایشان هم بیشتر از یک‌سال دوام نیاوردند و رفتند. بعد از آقای صدری، آقای علی کاظمی مدیرکل شد. ایشان هم یکی دو ماهی در این سمت ماند و بعد رها کرد و رفت. ایشان در دوره کوتاه مدیرکلی بیشتر در رفت‌وآمد بود و حضور تمام وقت در دفتر نداشت و لذا بنده و آقای ابوطالبی را به‌عنوان دو معاون دفتر منصوب کرد تا کارها در غیاب ایشان دنبال شود.

ایشان که رفت آقای دکتر حداد ابلاغ مدیرکلی را به‌نام آقای ابوطالبی زدند. آقای ابوطالبی هم سه سال مدیرکل بودند، بعد به‌مدت سه سال به‌عنوان سرپرست مدارس ایرانی به آلمان رفتند و آقای پورسیف را جایگزین کردند. البته آقای ابوطالبی بعد از آنکه از آلمان برگشتند دوباره مدیرکل شدند و تا سال ۱۳۷۵ در این منصب بودند. در سال ۱۳۷۵ به‌علت اختلاف نظری که با مرحوم دکتر عالمی، رئیس وقت سازمان پیدا کردند، استعفا دادند و رفتند. بنابراین سیر مدیرکلی دفتر از ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۵ به این شکل بود که عرض شد.

در زمان آقای ابوطالبی، دفتر یک ثباتی پیدا کرد و آن شوراهای که گفتیم یکی پس از دیگری تشکیل شد و آدم‌هایی جذب شدند و کار در دفتر تقریباً به‌سازي شد. گروه‌ها شکل گرفتند، نیروهایی جذب شدند و می‌شود گفت که آن دوران، دوران خوب دفتر از لحاظ علمی و از لحاظ وزن کارشناسی بود. چون در انتخاب و گزینش افراد دقت می‌شد، همین‌طوری افراد جذب نمی‌شدند. مثلاً اولین فاکتور برای انتخاب افراد این بود که چه نوشته‌ای داری؟ اصلاً کار قلمی داری یا نه؟ مصاحبه درست و حسابی با او می‌کردند، سوابق معلمی‌اش را بررسی می‌کردند، بعد از یک مدتی، به مدت شش ماه تا یک سال آزمایشی کار می‌کرد اگر به‌درد می‌خورد حفظش می‌کردند، در غیر این صورت با او ادامه همکاری نمی‌دادند.

واحد تربیت معلم دفتر تألیف در آن چهار سال که بنده مسئول بودم نزدیک به ۱۲۰ عنوان کتاب کم‌کم تألیف کرد که آقای حداد یک‌بار گفت: «فلانی کار تو کمتر از کار من نیست خیلی کتاب داری، من تا حالا دقت نکرده بودم، تربیت‌معلم این همه کتاب دارد.» یک‌بار لیست کتاب‌ها را از من خواسته بود من گفتم مثلاً رشته ریاضی ۸ تا و رشته تجربی ۱۰ تا کتاب دارد و همین‌طور سایر رشته‌ها، که وقتی این‌ها را جمع زد گفت: «شما این همه کتاب دارید؟». یک‌بار انگار معرفت حاصل کرد که عجب کار سنگینی در این گروه تربیت‌معلم دارد انجام می‌شود!

در زمان

آقای ابوطالبی،  
دفتر یک ثباتی پیدا  
کرد و آن شوراها که  
گفتیم یکی پس از  
دیگری تشکیل شد  
و آدم‌هایی جذب  
شدند و کار در دفتر  
تقریباً بهسازی شد

## ■ آن وقت‌ها شما چگونه مؤلفان را انتخاب می‌کردید؟

● ما آن موقع محور را گروه درسی قرار می‌دادیم، به این شکل که مثلاً به گروه درسی ریاضی می‌گفتیم که یک همچون چیزی را برای تربیت‌معلم با این شرایط می‌خواهیم، بعضی از گروه‌ها می‌گفتند ما نمی‌توانیم و آدم این کار را نداریم. خودمان به‌عنوان گروه تربیت‌معلم با مراکزی که این رشته را داشتند تماس می‌گرفتیم و می‌گفتیم مدرسان خوبتان را به ما معرفی کنید و معرفی می‌کردند. این دو سه نفر را صدا می‌کردیم و از آن‌ها می‌خواستیم چنین کتابی را تألیف کنند. بعضی از گروه‌ها می‌گفتند که ما خودمان انجام می‌دهیم. بعضی‌ها می‌گفتند ما یک‌سری افراد به‌عنوان مؤلف جداگانه برای تربیت‌معلم شما دعوت می‌کنیم. مثلاً گروه ریاضی این کار را کرد، از استاد‌های دانشگاه تربیت‌معلم تعدادی را دعوت کردند که بیایند و قرارداد ببندند. عناوین درس‌ها را برایشان تعریف کردیم و این‌ها رفتند و کار را انجام دادند. گروه ریاضی داشت کار خودش را می‌کرد، کتاب‌های دبیرستان و راهنمایی و دبستان را رسیدگی می‌کرد و این کمیته تربیت‌معلم ریاضی هم جدا بود که از یک‌طرف به گروه تربیت‌معلم وابسته بود و از یک‌طرف اتصالی با گروه ریاضی داشت. گروه‌هایی هم داشتیم که خودشان رأساً اقدام کردند و کتاب‌ها را تألیف یا بعضی را تدوین کردند. مثلاً همان موقع یادم هست که مرحوم دانشفر و گروه زیست‌شناسی کتاب‌ها را این شکلی تدوین کردند. گروه دینی باز خودش رأساً عهده‌دار شد. آقای مهندس سادات و آقای مهندس ابوطالبی کتاب‌های جهان‌بینی را عمدتاً متکی بر کتاب‌های استاد مطهری و علامه طباطبایی، گردآوری و تدوین کردند که روی آن نوشته شده بود برگرفته از آثار این اساتید.

## ■ از این حساسیت‌هایی که همیشه نسبت به کتاب‌های درسی بوده و بعضاً برای سازمان بحران ایجاد می‌کرد در مورد این کتاب‌ها هم بود؟

● بله این حساسیت‌ها شامل همه کتاب‌ها از جمله تربیت‌معلم هم بود. حتی یک‌بار نقد یکی از کتاب‌ها را در روزنامه چاپ کردند و وزیر آموزش و پرورش (آقای اکرمی) مجبور شدند خودشان جلسه‌ای تشکیل دهند و موضوع را مورد بررسی قرار دهند. البته انتقادکننده حرف‌های نامربوط هم زده بود ولی بعضی از مطالبش درست بود. البته آقای دکتر حداد خودش در این زمینه‌ها دقت نظر داشت و کتاب‌هایی را که حساس بود، خودش می‌خواند، نحوه کار و خواندن ایشان را ما دقت می‌کردیم که چگونه عمل می‌کند و روی چه نکاتی انگشت می‌گذارد! کم‌کم ما هم یاد گرفته بودیم که چطور بخوانیم و به‌عنوان مسئول واحد تربیت‌معلم هر چه مؤلف می‌داد چشم‌پسته تکثیر نمی‌کردیم، خودمان هم مجبور بودیم نگاه کنیم. بعضی‌ها را می‌دادیم از بیرون و کسانی که مورد اعتماد بودند نگاه می‌کردند و اشکالات را می‌گفتند.

تربیت معلم تا سال ۱۳۶۶-۱۳۶۵ اوج خودش را داشت و از آن به بعد کم‌کم رو به



آقای دکتر ملکی  
که آمدند تصمیم  
گرفتند که کارهای  
جدیدی را در دفتر  
به راه بیندازند و  
برنامه‌ریزی درسی  
را محور قرار بدهند

ضعف نهاد، وزیر هم عوض شد و وزیر جدید گفت چه لزومی دارد ما بیاییم تربیت معلم را شبانه‌روزی اداره کنیم و این همه هزینه بکنیم، دانشگاه از آن طرف لیسانسه بیرون می‌دهد. ما می‌توانیم گزینشی از لیسانسیه‌های آزاد انجام دهیم و نیروهای مناسب را انتخاب کنیم و یک دوره دو-سه ماهه برای آن‌ها بگذاریم و روش‌های تدریس و فنون معلمی را به آن‌ها آموزش دهیم. این بحث ادامه یافت تا اینکه دانشگاه فرهنگیان پا گرفت و در حال حاضر معلمان از طریق این دانشگاه تربیت می‌شوند.

### ■ اگر از این دوره نکته دیگری باقی نمانده، ما می‌رسیم به دوره معاونت شما. دوره معاونت یک دوره محوری و مهم است، اگر خسته نشده‌اید ادامه دهیم.

● بله در اردیبهشت سال ۱۳۶۵ بود که آقای علی کاظمی به‌عنوان مدیرکل دفتر، من و آقای ابوطالبی را هم‌زمان به دو تا معاونت برگزید. یکی معاونت «برنامه‌ریزی و تألیف» و یکی «تحقیق و ارزشیابی» بود. پست‌ها این‌ها بود و بنده معاون تحقیق و ارزشیابی بودم.

### ■ معاون مالی هم داشتید؟

● نه! معاونت مالی نداشتیم. مسئول امور مالی داشتیم که مرحوم حسن داوودی بودند. یک‌مدت هم آقای محمد داوودی بودند. دفتر دو تا پست معاونت داشت: تحقیق و ارزشیابی، برنامه‌ریزی و تألیف، من و آقای ابوطالبی هماهنگ بودیم و با هم مشورت داشتیم و کارها را با هم انجام می‌دادیم. مرز مشخصی میان ما نبود. بالأخره آقای ابوطالبی یک سری از کارها را به‌عهده گرفتند و یک‌سری از کارها را من دنبال می‌کردم تا اینکه خود ایشان مدیرکل شد و معاونت من ادامه پیدا کرد. بعد هم که رفت آلمان، آقای پورسیف آمدند و من همچنان در خدمت ایشان بودم تا دوباره آقای ابوطالبی برگشت و چهارسال بعد هم خدمت ایشان بودم. بعد از استعفای آقای ابوطالبی آقای دکتر حسن ملکی آمدند. ایشان تصمیم گرفتند که کارهای جدیدی را در دفتر به‌راه بیندازند و از همکارانی به‌عنوان معاون استفاده کنند که رشته برنامه‌ریزی درسی خوانده‌اند. بدین ترتیب آقایان الوندی، چوبینه و معافی به پست‌های جدید معاونت منصوب شدند و بنده مشاور دفتر شدم.

### ■ خوب در دوره‌ای که شما معاون دفتر تألیف بودید کتاب‌های درسی چه وضعی داشتند؟

● به جز کتاب‌های حوزه علوم انسانی اکثراً کتاب‌های سابق چاپ می‌شد. مثلاً در مورد کتاب‌های ریاضی و علوم که مسئله کمتری داشتند، عمدتاً همان کتاب‌های قبل از انقلاب اسلامی چاپ می‌شد. اصل، چارچوب و محتواهای آن، همان‌ها بود. کتاب‌های علوم تجربی دبستان و راهنمایی که از سال حدود ۱۳۴۸ یا ۱۳۵۰ تألیف شده بود،

همچنان ادامه پیدا می‌کرد، کتاب‌های فارسی با اندک تغییراتی همچنان بود، تغییرات کتاب‌های ریاضی ابتدایی و تجدید تألیف آن‌ها از سال ۱۳۶۰ شروع شده بود. در دوره راهنمایی فقط ادبیات عوض شده بود و حرفه‌وفن در حال تغییر بود. بقیه‌اش باز مشابه همان کتاب‌های قبلی بود، می‌خواهم بگویم نظر این نبود که مثل این طرح دوره ۳-۳-۶ همه کتاب‌ها را به کلی تغییر دهند، آن موقع سعی بر این بود که آن کتاب‌هایی که بیشتر به لحاظ محتوا مسئله دارد در اولویت قرار بگیرد، ولی از آن کتاب‌هایی که مسئله کمتری دارند با اندک تغییراتی استفاده شود و یک‌باره کار سر خودشان نریزند که نتوانند از عهده آن برآیند؛ بنابراین در آن موقع که ما سال ۱۳۶۵ آمدیم با آقای ابوطالبی، می‌شود گفت اولین کاری که انجام گرفت و آقای حداد هم از قبل آرزویش را داشت، همین تشکیل شوراهای بود؛ تشکیل شوراهای تقویت گروه‌ها به لحاظ بنیه کارشناسی. چون بعضی از گروه‌ها، واقعاً یک نفر کارشناس در آن‌ها بود آن هم ممکن بود بازنشسته باشد. مثلاً گروه ابتدایی را شما تصور کنید، کل گروه ابتدایی ما یک آقای مقدس بود. پیرمردی که همان موقع بازنشسته بود. همه کتاب‌های دوره ابتدایی را ایشان کارشناسی می‌کرد و می‌رفت زیر چاپ. هیچ‌کس دیگری را نداشتیم. در همان زمان به تقویت گروه ابتدایی اقدام شد و دوستانی مانند آقایان انوشه‌پور، صفاریور و مرحوم حسن طاهری به گروه ابتدایی پیوستند و دوستان دیگری هم پاره‌وقت همکاری را شروع کردند. از استان خراسان فردی را شناسایی کرده بودند به نام آقای زرگری‌نژاد که در گروه تاریخ ما فقط ایشان بود، کارشناس گروه جغرافی آن موقع آقای پورزاهد بود که او هم در آستانه بازنشستگی بود. سایر همکاران گروه جغرافی مثل مرحوم شیخ‌الاسلامی و وحدانی تبار و فرجی در زمان آقای حداد به گروه پیوستند.

#### ■ به نظرم دوره مدیریت آقای ابوطالبی که من هم (جوادیان) به دفتر آمده بودم دوره کار و فعالیت بیشتری شروع شد.

● عرض می‌کنم. من دارم شروع کار را می‌گویم. من می‌گویم سال ۱۳۶۵ که ایشان و ما وارد دفتر شدیم وضعیت این چنین بود که گروه‌ها تق و لوق، بدون نیرو، بدون شورا، کار می‌کردند. ایده‌های زمین مانده زیادی بود، آقای دکتر حداد هم ایده‌های زیادی داشت. این‌ها به مرور زمان شروع شد. اولین کاری که در آن زمان دائماً با هم بحث داشتیم، تشکیل شوراهای و شناسایی نیروهای مناسب و ذی صلاح برای شوراهای و گروه‌ها بود که قبول کنند و وارد کار شوند. خب انتخاب افراد و تقویت گروه‌ها، در این همه دروس مختلف کار ساده‌ای نبود. مثلاً در مورد تشکیل گروه ابتدایی آقای صفاریور انتخاب مناسبی بود. ایشان مدرس استان خوزستان بود که من قبلاً در تربیت‌معلم چندبار ایشان را دیده بودم و می‌دانستم در مورد فارسی خیلی دقیق و موشکاف هستند. نفر بعد آقای انوشه‌پور بود. آن موقع ایشان را گاهی در جمع مدرسین تربیت‌معلم دیده بودم.

یک آقای دیگری بود در استان مازندران که اسمش یادم رفته. او را هم باز در دوره تربیت‌معلم دیده بودم بنده پیشنهاد کردم که این سه چهار تا نیرو، برای شورای ابتدایی بسیار خوب هستند. یک آقای جعفری هم داشتیم که مدرس ریاضی در شهر گلپایگان بود. آقای دیگری به نام بهروش بود که مدرس ریاضی بروجرد بود. آشنایی با این عزیزان از قبل بود و پیشنهاد کردیم که این‌ها بیایند و بشوند عضو شورای گروه ابتدایی. آقای دکتر حداد هم پذیرفت. به این ترتیب شورای گروه ابتدایی با آمدن این دوستان فعال شد. یک‌بار آقای صفارپور به می‌گفت من آن‌موقع زیر موشک‌باران با قطار از خوزستان می‌آمدم و می‌رفتم. یا فرض کنید مرحوم طاهری را که پیدا کردیم با آقای مقدس که تنها بود همکار شدند و کم‌کم از تنهایی درآمدند و ما گفتیم ببینید که دوره ابتدایی چه مسائلی دارد، کتاب‌های علوم و ریاضی و فارسی هر کدام چه مشکلاتی دارد و برای رفع آن‌ها چه باید کرد. این بحث‌ها مرتب مطرح می‌شد. اولین کتاب‌هایی که آن‌موقع عوض شد کتاب‌های ریاضی ابتدایی بود که سال ۱۳۶۱-۱۳۶۰ شروع شد و تا سال ۱۳۶۵-۱۳۶۶ هر سال یک پایه عوض شد، نقش عمده آن را مرحوم میرزا جلیلی بر عهده داشت.

■ **مدیرکل که آقای ابوطالبی شد بد نیست، یادی هم از ایشان بکنیم، با اینکه ایشان برای پست مدیرکلی دفتر تألیف جوان بود ولی مثل آدم‌های پخته و دنیا‌دیده عمل می‌کرد.**

● **بله دلیلش این بود که اولاً شخصیتاً یک مقدار آرامش و پختگی داشت، ثانیاً ایشان فلسفه را قبل از انقلاب اسلامی در حضور شهید مرتضی مطهری آموخته بودند و با ایشان حشر و نشر داشتند. خب در اثر همین تعلیم و تربیت و این‌ها و خود فلسفه هم می‌دانید که یک عمقی به فکر آدم می‌دهد. آدم باید در مسائل غور کند تا بتواند یک مسئله فلسفی را بفهمد و بتواند برای دیگری شرح دهد، آراء مختلف را باید بررسی و مقایسه کند. به‌طور طبیعی کسانی که در فلسفه کار می‌کنند به سمت پختگی سوق پیدا می‌کنند. خب ایشان هم از سال ۵۸ ابتدا به گروه تاریخ آمده بود که آن‌موقع مرحوم آیینه‌وند در گروه تاریخ بود. کتاب‌های تاریخ هم چون جزء اولویت‌های بعد از انقلاب اسلامی بود و سریعاً باید طاغوت‌زدایی می‌شد. دکتر حداد و ابوطالبی به این کار پرداختند. آقای ابوطالبی با اینکه رشته‌اش الکترونیک از دانشگاه شریف بود، ولی در مورد مسائل و موضوعات مذهبی و علوم انسانی و زمینه‌های مختلف خیلی مطالعه می‌کردند، زیرا در دانشگاه با کمونیست‌ها سروکار داشتند و می‌دانستند به راحتی و بدون مطالعه و اطلاع نمی‌شود با آن‌ها جر و بحث کرد. چون آن‌ها همه چیز را زیر سؤال برده بودند، از خدا و دین و پیغمبر و تمام این‌ها. همه چیز زیر سؤال بود؛ بنابراین نیروهایی که می‌خواستند دیانتشان را حفظ کنند و از انقلاب اسلامی دفاع کنند مجبور بودند حتی**

بروند عقاید کمونیست‌ها را بخوانند، ببینند این‌ها چه می‌گویند و اشکال آن‌ها کجاست. در این باره کتاب‌های شهید مطهری و اصول فلسفه علامه طباطبایی خیلی کمک می‌کرد و خیلی به آدم دید می‌داد؛ بنابراین ایشان هم در این زمینه آدم باسوادی بود. از جمله در تاریخ هم ایشان مطالعات خوبی داشت. آقای حداد گفته بود شما برو گروه تاریخ. خود ایشان هم به گروه مطالعات اجتماعی و جامعه‌شناسی آمده بود. شروع کارشان با سازمان از آنجا بود تا هم کتاب‌های جامعه‌شناسی قبل از انقلاب اسلامی را که بر مبنای دیدگاه‌های مادی نوشته شده بود آن‌ها را اصلاح کنند و از آن طرف هم کتاب‌های تاریخ را از ایده‌های طاغوتی بزدایند. بعد که گروه تاریخ یکی دو نفر را به‌عنوان کارشناس جذب کرد، ایشان به گروه دینی رفتند. من که به دفتر آمدم، ایشان کارشناس گروه دینی بودند. آقای ابوطالبی و آقای جواهریان و آقای سادات کارشناس گروه دینی بودند. آقای ابوطالبی به لحاظ اینکه قبلاً در کارشناسی گروه دینی بودند و در تاریخ و رشته فلسفه هم کار کرده بودند، شاید آن پختگی را از این لحاظ به‌دست آورده بودند. خود رشته فنی و دانشگاه صنعتی شریف هم به هر حال دانش‌آموزان و دانشجویان ممتاز را جذب می‌کرد، رشته برق و الکترونیک یک رشته سختی است، ایشان یک استعداد اولیه داشت و وسایل تعلیم و تربیتش هم فراهم شد که آن ویژگی‌ها را پیدا کرده بود.

به هر حال جذب نیرو و کارشناس برای گروه‌ها و تشکیل شوراهای میسر شد. آن زمان در مورد رشته اقتصاد و فرهنگ و ادب که دو رشته انسانی جدا از هم بودند مشکلاتی داشتیم؛ یعنی دانش‌آموزان ضعیف به این دو رشته می‌رفتند. بعدش هم این‌ها هیچ‌جا قبول نمی‌شدند و پس از دیپلم نمی‌توانستند به راحتی کار پیدا کنند. یادم هست آن زمان آقای حداد گفتند که باید برای این دو رشته فکری کنیم. ما وقتی محتوای دروس این‌ها را بررسی می‌کردیم، می‌دیدیم که انسجام ندارد و مطالب نامناسب در آن هست. بعد اصلاً معلوم نبود که مثلاً این اقتصاد اجتماعی آخرش چه کاره است نه شغلی می‌توانست انتخاب کند نه در دانشگاه آن‌چنان آینده داشت، چون زمینه نداشتند و با نمرات کم قبول می‌شدند. این بود که به این نتیجه رسیدیم این دو رشته را باید ادغام کنیم و یک رشته مناسب‌تری از دل این‌ها دربیآوریم که اسمش شد ادبیات و علوم انسانی. بنابراین تغییر از آنجا شروع شد که ما باید این دو رشته را کنار می‌گذاشتیم و یک رشته جدید را به‌وجود می‌آوردیم. این کار از سال ۱۳۶۸ شروع شد.

### ■ نتیجه‌اش هم این شد که گروه‌های درسی باید به تکاپو و فعالیت می‌افتادند و برای رشته جدید، کتاب جدید تألیف می‌کردند.

● می‌خواهم بگویم از اولین کارهای تحولی، این بود که این دو رشته یکی شود. هم‌زمان شورای گروه ابتدایی هم تشکیل شده بود. این شورای جدید گفت که این کتاب‌های علوم، خیلی قدیمی است و مشکل دارد. کتاب‌های فارسی هم سال‌ها بود که روی آن‌ها

کاری نشده بود و مشکل داشت. آقای صفارپور نیز بسیار تیزبینانه و دقیق کتاب‌ها را بررسی می‌کردند و پیشنهاد تغییراتی را مطرح می‌کردند. خب آن‌ها کار می‌خواست، اصلاحات می‌خواست، هر گروهی که شورایش تشکیل می‌شد می‌گفت این کتاب‌ها مسئله دارد، مشکل دارد، از جمله یادم هست که شورای گروه ریاضی که تشکیل شد بحث بر سر این بود که این کتاب‌های ریاضی دبیرستان در سال ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ تألیف شده و الآن دیگر جوابگو نیست. مثلاً درس مثلثات را به‌عنوان درس مستقل تدریس نمی‌کنند. ریاضی جدید دیگر به این شکل نیست و در دل بقیه دروس جا گرفته و امثال این‌گونه اشکالات، بنابراین قرار شد که ریز برنامه را تدوین کنند. در آن زمان هم به‌راهنمای برنامه درسی، برنامه تفصیلی می‌گفتند. در پی این اتفاقات شورای ریاضی و فیزیک هم فعال شد و برنامه‌ریزی کتاب‌های جدید ریاضی و فیزیک دبیرستان را شروع کرد.

### ■ آیا در گروه ریاضی فقط آقای میرزا جلیلی فرد فعال بود یا کسان دیگری هم بودند؟

● مرحوم میرزا جلیلی پای ثابت گروه بود. آن موقع که آقای حسام‌الدینی و میرزا جلیلی کارشناسان گروه ریاضی بودند، افراد پاره‌وقت به‌عنوان مؤلف در آن گروه زیاد بودند، مدرسین تربیت‌معلم هم بودند، آقای باهمت بود، آقای دارابی بود. ولی آقای میرزا جلیلی پای ثابت و از قبل از انقلاب اسلامی بود و خودش هم به هر حال توانمند و علاقمند بود. شورای ریاضی فعال شد. من یادم هست که ابلاغ اعضای آن را خود آقای نجفی (وزیر وقت) در اولین جلسه سال ۱۳۶۸ زدند. چون خود ایشان هم به رشته ریاضی حساسیت داشت و در دانشگاه هم رشته ریاضی خوانده بود، می‌گفت که کتاب‌های ریاضی مشکل دارد. ابلاغ اعضای شورا را خودشان زدند و اولین جلسه را در دفتر خودشان تشکیل دادند تا با قدرت کار شروع شود

بعد از آنکه که شوراها فعال شدند مرتب کار ایجاد شد، نمی‌شد که شورا را دعوت کنیم و آن‌ها پیشنهاد بدهند و ما هیچ کاری نکنیم. خب می‌گفتند می‌خواهید کار کنید، سریع شروع کنید. اینکه می‌گویید دفتر راه افتاد و مجبور شد به سمت تحرک پیش برود به‌خاطر این بود که شوراها پس از چند سال فعال شدند و پیشنهادهای جدید و برنامه‌های تازه آمد ولی عمده‌ترین آن‌ها و واجب‌ترینش همین ساماندهی رشته علوم انسانی بود که انجام شد. کتاب‌های جدید برایش تألیف شد و به موازات آن‌ها تجدید تألیف کتاب‌های گروه ابتدایی شروع شد و به‌همین ترتیب تجدید تألیف کتاب‌ها یکی پس از دیگری در دوره‌های مختلف شروع می‌شد. کتاب‌های زبان انگلیسی نیز از قبل از انقلاب اسلامی بود، آن کتاب‌ها را هم شروع کردند به بازسازی و آقای محمودی کارشناس دفتر شد و در رأس کار بود. خانم زارعی و خانم زینعلی از کارشناسان گروه

انگلیسی دفتر بودند. منظورم این است که گروه‌ها همه فعال شدند و به تدریج کارها شروع شد. در همین دوره کم‌کم مسئله نظام جدید هم در سال ۱۳۶۹ مطرح شد.

■ البته در ماجرای نظام جدید، در همان سال‌ها ما همه مشغول به کار خودمان بودیم و از همه چیز تقریباً بی‌خبر، که یک‌باره از طریق رسانه‌ها شنیدیم که وزیر اعلام کرده که از سال آینده نظام جدید را شروع می‌کنیم و سازمان پژوهش باید کتاب درسی را آماده کند!

● بله هم‌زمان که ما داشتیم در دفتر این کارها را می‌کردیم، شورای تغییر نظام هم جدا و زیر نظر وزارتخانه داشت کار می‌کرد. در طرح نظام جدید، دوره‌های تحصیلی را این‌طور تقسیم‌بندی کرده بودند: دوره اساس و ارکان و ارشاد و متوسطه فراگیر. یک برنامه تفصیلی جامعی هم تهیه شده بود. از اولین ابلاغ‌هایشان که سال ۱۳۵۹-۱۳۵۸ زده شده بود تا ۱۳۶۹-۱۳۶۸ نزدیک ۱۰ سال گذشته بود. در این دوران این‌ها انواع و اقسام جلسه، سمینار، همایش گذاشته بودند و آن راهنمای برنامه یا بگوئیم برنامه درسی ملی آن زمان را برای کل نظام تهیه کرده بودند. خب بالأخره وزارتخانه چون خودش این کار را کرده بود باید برای اجرا آماده می‌شد. وزیر می‌گفت ده سال مطالعه و بررسی کافی است و باید کار اجرا شروع شود.

■ به آنجا رسیدیم که تغییر و تحولاتی در نظام آموزشی، تحت عنوان نظام جدید ترمی - واحدی از سال ۱۳۷۱ شروع شد.

● بله، نظام جدید در دوره متوسطه از سال ۱۳۷۱ برای ۱۰ درصد دانش‌آموزان به شکل آزمایشی شروع شد و قرار بود در کنار نظام قبلی، این ۱۰ درصد هر سال جلو بروند و مشکلات برنامه‌ریزی و اجرایی مورد بررسی قرار گیرد و پس از رفع مشکلات، نظام همگانی شود. اما در عمل این اتفاق نیفتاد و در سال بعد یعنی ۱۳۷۲ همه دانش‌آموزان سال اول متوسطه در نظام جدید ثبت‌نام شدند و آن ۱۰ درصد سال قبل به کلاس بالاتر رفتند. تا سال ۱۳۷۴ ما سه نوع دانش‌آموز متوسطه داشتیم یکی همان ۱۰ درصد آزمایشی اولیه، دیگری دانش‌آموزان نظام قبیل و سومی دانش‌آموزان نظام جدید. اداره کردن این سه گروه بسیار کار سختی را بر عهده مدیران مدارس می‌گذاشت و ما هم در دفتر برنامه‌ریزی درگیر انواع کتاب‌ها برای این گروه‌های دانش‌آموزی بودیم.

■ چطور شد که نظام جدید به اهداف تعیین شده دست نیافت و مورد تجدیدنظر قرار گرفت؟

● نظام جدید از اولین سال اجرا، به دلیل آماده نبودن امکانات موردنیاز با سختی شروع شد. دفتر ما که متولی کتاب‌های درسی بود نتوانست همه کتاب‌ها را در اول مهر برساند و

بعضی از آن‌ها با تأخیر چاپ شدند.

مجلات هم با برنامه جدید آشنا نبودند. مدیران مدارس هم با شیوه اجرای ترمی- واحدی آشنا نبودند و لذا مشکلات متعدد روی هم انباشته می شد. نظام ترمی واحدی برای محیط مدرسه مناسب نبود به خصوص وقتی دانش‌آموزان در بعضی دروس که جنبه پیش‌نیاز برای دروس دیگر داشت نمره نمی‌آوردند، نمی‌توانستند در نیمسال بعد آن دروس را انتخاب کنند و در نتیجه ساعات خالی داشتند که پر کردن آن برای مدرسه ممکن نبود. در مدرسه سالن ورزش و کتابخانه و امثال آن وجود نداشت که این دانش‌آموزان آنجا بروند و از طرف دیگر مدرسه نمی‌توانست اجازه دهد که این بچه‌ها از مدرسه بیرون بروند و لذا این یک معضلی شده بود. برای مدارس که به نام «پنجره‌های باز» نامیده شد و نهایتاً منجر به تغییر روش گردید و در سال ۱۳۷۷ نظام ترمی- واحدی به سالی- واحدی تغییر یافتو محتوای دروس هم متناسب‌سازی شد. در شاخه فنی و حرفه‌ای هم مشکلات وجود داشت. شاخه جدید کاروانش هم تأسیس شده بود که بخشی از دروس آن می‌بایست خارج از مدرسه و در محیط‌های کاری و صنعتی آموزش داده شود که از نظر هماهنگی با آن محیط‌ها کار سختی جلو مدیران اجرایی بود. از طرف دیگر قرار بود دانش‌آموزان فنی و حرفه‌ای یکسره تا فوق دیپلم بروند ولی در پایان اولین دوره نظام جدید مؤسسات آموزش عالی اعلام کردند که ما ظرفیت پذیرش برای همه فارغ‌التحصیلان فنی و حرفه‌ای نداریم و لذا آزمون ورودی مجدداً برقرار شد. مجموعه این مشلات و مسائل ریز و درشت دیگر که در اینجا مجال پرداختن به آن‌ها نیست سبب شد نظام جدید نتواند به همه اهداف اولیه خود دست یابد.

### ■ از نظام جدید که بگذریم، بفرمایید چه کارهای تحولی در آن سال‌ها در دفتر و سازمان انجام گرفت؟

● باید بگویم آقای دکتر حداد که رئیس سازمان بودند، از هر لحاظ برای این سمت شایستگی داشتند، به لحاظ علمی، به لحاظ اخلاقی، به لحاظ اجرایی و خوب سازمان را اداره می‌کردند و به مسائل محتوایی هم خیلی خوب رسیدگی می‌کردند. در زمان ریاست ایشان چند تا کار خوب انجام شد، یکی از آنها ابداع مجلات رشد تخصصی برای معلمان بود تا بالأخره معلم‌ها یک ارگانی داشته باشند که هم بتوانند نقد و نظرات خود را منعکس کنند و هم یک‌جایی باشد که آن‌ها را تغذیه کند و پاسخگوی سؤالاتشان باشد و از این طریق این ارتباط بین معلمان و گروه درسی و برنامه‌ریزی برقرار شود. ابتدا تولید محتوای مجله، جزو یکی از وظایف گروه درسی بود و مثل الان انتشار و تألیف آن در دفتر کمک آموزشی نبود. یعنی همچنان که گروه باید محتوای کتاب‌های درسی را تولید می‌کرد، باید به مجله‌اش هم می‌پرداخت. به تدریج در زمان آقای دکتر روح‌الله عالمی تفکیک شد و گفتند که چون مجلات عمومی آنجاست

مجلات رشد  
یکی از ابتکارات  
آقای دکتر حداد  
است که ایجاد شد

تخصصی هم همان‌جا باشد. یواش‌یواش هیئت تحریریه‌ها هم کاملاً منفک شد از گروه درسی. بعضی وقت‌ها اختلاف دیدگاه هم بین گروه درسی و هیئت تحریریه مجله پیش می‌آمد. البته در بیشتر موارد همان کارشناس گروه درسی در آنجا یا مدیر داخلی شد، یا عضو هیئت تحریریه و این ارتباط برقرار ماند. اما در بعضی از موارد هم بود که گروه درسی روش مجله را نمی‌پسندید و مجله هم روش گروه درسی را تأیید نمی‌کرد این هم کم‌وبیش بوده. در هر حال مجلات رشد یکی از ابتکارات آقای دکتر حداد عادل است که ایجاد شد.

تأسیس انتشارات مدرسه، یکی دیگر از ابداعات ایشان است. به‌خاطر دارم که ایشان می‌گفت دوست دارم یکجایی باشد که وقتی کسی از یک شهر دیگری می‌آید اینجا و می‌خواهد برای مدرسه‌اش و غنی کردن کتابخانه‌اش کتاب ببرد، نخواهد راه بیفتد و بچرخد در کتابفروشی‌های شهر و نتواند پیدا کند. هرچه کتاب مناسب و مفید است از همه انتشاراتی‌ها باید اینجا داشته باشد. برای ابتدایی برای راهنمایی و برای دبیرستان و با خیال راحت بیاید از اینجا بگیرد و ببرد، به شکلی که این مؤسسه تمام کتاب‌های لازم برای مدرسه را تدارک و آماده کرده باشد و همچنین کتاب‌های کمک آموزشی را که تکمیل‌کننده بحث‌های کتاب درسی هست تدوین و تهیه کند. چون که کتاب درسی به دلیل محدودیت حجم، گاهی وقت‌ها در حد یک اشاره به مسأله‌ای مجبور است که بگذرد، نمی‌تواند همه بحث‌ها را به تفصیل وارد شود، چون حجم کتاب‌ها زیاد می‌شود، خوب این کتاب کمک آموزشی، در کنار کتاب درسی می‌تواند به‌عنوان هم تقویت خواندن، انس با کتاب را تقویت کند، هم مطالب را کامل کند و دانش‌آموز آن مطلب را کاملاً یاد بگیرد. این ایده را ایشان داشت و نهایتاً منجر به تأسیس انتشارات مدرسه شد. به هر حال فعالیت‌هایش هم تا الآن نسبتاً خوب بوده، آنجا هم فراز و نشیب داشته و گاهی از این هدف اصلی فاصله گرفته و رفته سراغ کتاب‌های متفرقه چاپ کردن، ولی خوب کمابیش این هدف هم همیشه در کنار فعالیت‌های دیگر مدنظر بوده و صدها عنوان کتاب تا الآن اینجا چاپ شده، در سطوح مختلف مخاطب‌های مختلف، موضوعات مختلف و کار خوبی بوده است.

یک اقدام دیگر ایشان، راه‌اندازی المپیادهای دانش‌آموزی و نهایتاً شرکت در المپیادهای بین‌المللی، به‌خاطر ایجاد جنب و جوش در دانش‌آموزان و ایجاد حس رقابت در درس و رفتن به المپیاد و تشویق معلم‌ها بود. این هم یک عاملی بود برای ایجاد رقابت مثبت و علمی در بین دانش‌آموزان که شروع از رشته ریاضی بود. هم اولین مجله ریاضی بود و هم اینکه المپیاد از ریاضی شروع شد و رسید به درس‌های دیگر. علتش هم این بود که در آن سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ یک‌باره تعداد دانش‌آموزانی که به رشته ریاضی می‌رفتند از حد متعادل، خارج شد و کاهش پیدا کرد. به‌همین دلیل همه به فکر چاره افتادند که چه کار کنیم تا بچه‌ها به سمت رشته ریاضی بیایند. ما نیاز داریم،



رشته‌های فنی باید پر شود و از آن طرف برای رشته‌های دیگر نه کار و نه جا داریم. از جمله ابداعاتشان همین بود که مثلاً کاری کنیم که بچه‌ها تشویق شوند و همین المپیادها را راه‌اندازی کردند. مشوق‌هایی برای کسانی که به رشته ریاضی می‌آمدند گذاشته بودند همین مجلات را راه انداختند که باعث ترغیب معلم‌ها شود. بنای خوبی بود که بعداً گسترش پیدا کرد. یکی دیگر از کارهایی که از سال ۱۳۵۹ شروع شد اضافه کردن درس کامپیوتر به سال سوم ریاضی بود. تا آن زمان نظام آموزشی با کامپیوتر آشنایی نداشت. در آن سال در مراکز استان‌ها یک کارگاه آموزش کامپیوتر به صورت آزمایشی راه‌اندازی شد. علاوه بر تألیف کتاب، آموزش معلمان، خرید کامپیوتر برای کارگاه‌ها و رسیدگی به مسائل جانبی آن هم بر عهده سازمان بود. در سال‌های بعد کارگاه‌ها توسعه یافت و همه دانش‌آموزان ریاضی را در بر گرفت.

### ■ در زمان دکتر حداد، بحث استقلال شوراهای برنامه‌ریزی مطرح بود؟

● نه صددرصد! ولی در بعضی از گروه‌ها بود. فکرش بود و عملاً هم برای بعضی گروه‌ها اجرا شد. یادم هست که در گروه ریاضی رئیس شورا یک مدتی آقای دکتر متقال‌چی بود که استاد دانشگاه تربیت‌معلم آن موقع بود که الان اسمش خوارزمی شده، اعضای شورا تعدادی دانشگاهی و تعدادی دبیر و تعدادی کارشناس دفتر بودند، رئیس شورا ایشان بود کارشناس گروه آقای میرزاجلیلی دبیر شورا بود، ولی رئیس شورا آقای دکتر متقال‌چی بود.

آقای دکتر سپهری در گروه فیزیک، رئیس شورا بود. در گروه زبان آقای دکتر بیرجندی رئیس شورا بود. در گروه تاریخ و دینی و اجتماعی خود دکتر حداد سعی می‌کرد نقش رئیس شورا را داشته باشد. کارشناسان دفتر کارها را مطابق آنچه در شورا تصویب شده بود، دنبال می‌کردند. در سال ۱۳۷۵ که آقای دکتر ملکی مدیرکل شدند، نظرشان این بود که باید به شکل علمی، عمل شود و علم برنامه‌ریزی درسی مشهود باشد. به همین خاطر سعی کردند کسانی انتخاب شوند که تخصص این کار را دارند و فوق‌لیسانس آن‌ها در این زمینه است و رشته تحصیلی آن‌ها بوده تا بتوانند ایشان را یاری کنند و در تثبیت این فکر کمک شود. البته آن زمان هم مثل هر زمان دیگری ایده‌های ایشان ممکن است صددرصد هم عملی نشده باشد، ولی در مجموع تحول ایجاد شد. الآن وقتی به عقب نگاه می‌کنم، می‌بینم که آن زمان این کار لازم بوده و به هر حال باید یک بهایی به این مسائل داده می‌شد. فرض کنید کتاب‌های درسی و استفاده از روش‌های فعال یادگیری و انعکاس آن در کتاب‌های درسی، تدوین راهنمای برنامه، اعتباربخشی، اجرای آزمایشی و این‌ها گرچه در گذشته هم کم و بیش انجام می‌شد، منتهی یک‌زمانی هست که این‌ها خیلی منسجم و با دستورالعمل و حساب شده است، یک‌وقت هم هست که نه جسته و گریخته است. این سازمان دهی

و سامان‌دهی آن موقع خیلی مفید و لازم بود، پس از آقای دکتر عالمی، آقای مهندس علاقمندان به‌عنوان رئیس سازمان انتخاب شدند. آقای مهندس علاقه‌مندان یک ایده‌های دیگری را دنبال می‌کردند و دنبال تغییرات بنیادین در ابتدایی بودند و همچنین در مورد بخش‌های دیگر سازمان یک‌نظراتی داشتند. باز حجم کاری دفتر ناخواسته بالا رفت، مرتب مجبور بودند کارهایی را که ریاست از آن‌ها می‌خواست دنبال کنند. چه‌بسا ایشان هم نتوانست آن ایده‌هایی را که داشت صددرصد اجرا کند. بعد از آقای دکتر ملکی، آقای مهندس زرافشان به‌عنوان مدیرکل منصوب شدند.

آقای مهندس  
علاقه‌مندان  
ایده‌های  
را دنبال می‌کردند  
که تغییرات بنیادین  
در ابتدایی بود

■ در دوره‌ی شما و آقای ابوطالبی یکی - دو کارگاه با حضور کارشناسان خارجی برگزار شد، اگر صلاح می‌دانید درباره‌ی آن کارگاه‌ها توضیح دهید؛ در یکی از کارگاه‌ها خانم هارلن و دو نفر دیگر بودند. آن یک هفته‌ای که این‌ها به ایران آمدند، یک نقطه‌ی عطفی در فعالیت‌های دفتر شد و تأثیر زیادی داشت و در کارشناسان دفتر انگیزه ایجاد کرد که نوآوری کنند. بعداً گروه‌هایی که کارشناس‌هایش آن کلاس‌ها بودند آستین بالا زدند و کارهای جدیدی کردند؛ که تأثیرش یک یا دو سال بعد از آن دیده شد، مانند کتاب‌های جدید علوم یا بعضی از کارهایی که در حوزه‌ی تاریخ و جغرافی و مطالعات اجتماعی انجام شد.

● سابقه‌ی این موضوع به سال ۱۳۶۹ برمی‌گردد. قبلاً عرض کردم که کتاب‌های علوم تجربی ما از قبل از انقلاب اسلامی مانده بود و تغییر اساسی نکرده بود و جالب آنکه درس علوم در دنیا بیش از سایر درس‌ها در حال تغییر و تحول است. کتاب‌های علوم هم از نظر شکلی و صفحه‌آرایی فاقد جاذبه بود و هم فشردگی مفاهیم در آن‌ها زیاد بود. یادم هست که آن موقع مرحوم مرتضی خلخالی یک ارزشیابی انجام داده بود و تعداد مفاهیم در هر صفحه را ارزیابی کرده بود، در نتیجه دیده بود چند برابر استاندارد است. آقای دکتر حداد، سال ۱۳۶۹ خانم رستگار را به‌عنوان مسئول گروه علوم دعوت کردند تا این گروه شکل بگیرد و مستقل شود، از ایشان خواست شورا تشکیل بدهد، کتاب‌های دیگران را ببیند، اگر لازم است خارج برود، کار کند و کتاب‌ها را نوسازی کند.

خانم رستگار آمد و با کمک مرحوم دانشفر گروه علوم شکل گرفت. در همان زمان چندسمینار در زمینه‌ی آموزش علوم که در دنیا برگزار می‌شد، آقای دکتر حداد تشویق کرد که خانم رستگار و آقای دانشفر حتماً بروند و در سمینارها شرکت کنند. ایشان مرتب تأکید می‌کرد که بروید چشم و گوش‌تان باز شود تا بتوانید اینجا کار کنید. دو سه تا از سمینارها را آقای دانشفر و خانم رستگار رفتند. در آنجاها با افرادی آشنا شده بودند از جمله خانم گریگوریو از تایلند و خانم هارلن و یکی - دو نفر از مالزی. آقای دانشفر و خانم رستگار رفته بودند و با ایشان آشنا شده بودند، این افراد را آنجا شناسایی کردند. یک سفر دیگر هم من و آقای امانی و دانشفر سه‌نفری رفتیم تایلند و مالزی و اندونزی

برای آشنایی با تجارب آن‌ها در زمینه آموزش علوم. آنجا همه این افرادی را هم که این آقایان شناسایی کرده بودند به غیر از خانم هارلن که در انگلیس بود، دیدیم. آن‌ها تمام تجاربی را که اندوخته بودند برای ما شرح می‌دادند. این تغییر نگرش کم‌کم از این تبادله‌ها آغاز شد. بعدش فکر کردیم که اگر دو نفر بروند و ببینند که کافی نیست و همه کارشناسان هم که نمی‌شود بروند و اگر همه هم بی‌اطلاع بمانند فایده ندارد. پس تصمیم گرفتیم که آن‌ها را دعوت بکنیم. اولین کارگاه در ایام عید سال ۱۳۷۳ با حضور خانم گریگوریو و آقای آکویی از ژاپن برگزار شد. آقای ابوطالبی خودش آن سال حضور نداشت و در سفر حج بود. همان‌جا دعوت بعدی توسط خانم گریگوریو که کارشناس یونسکو در تایلند بود از خانم هارلن و خود این‌ها به عمل آمد، قرار گذاشته شد تا سمینار بعدی با شرکت کسان دیگری نیز ادامه یابد تا کار نخواست و ادامه پیدا کند.

کارگاه بعدی در مرداد ۱۳۷۳ با حضور خانم هارلن، گریگوریو و یک نفر دیگر از سریلانکا برگزار شد. مباحث این کارگاه‌ها روی روش آموزش متمرکز بود و به درد همه گروه‌های دفتر می‌خورد. قرار شد همه شرکت کنند، منتها هرکسی می‌تواند ایده را بگیرد و در گروه خودش دنبال کند. بعد مشابه آن دو کارشناس دیگر برای جغرافی آمدند. آقای واف و آقای لمبرت که تخصصشان بیشتر جغرافی بود، سمینارها را برگزار کردند و گروه‌های علوم انسانی شرکت کردند. تأثیرگذار بود. این ادامه پیدا کرد. زمان آقای مهندس علی زرافشان (مدیرکل بعدی دفتر تألیف) هم یک کارگاه برای آموزش مطالعات اجتماعی برگزار شد که در تألیف کتاب‌های مطالعات اجتماعی بعدی تأثیر خود را گذاشت. بعد از آن، کارگاه‌ها کم‌کم رفت به سمت کسانی که برای برنامه درسی ملی دعوت شدند. آن موقع‌ها فضای تبادل علمی بهتر از الآن بود یعنی هم رفتن دوستان و هم آوردن کارشناس. خوب این‌ها در دسر و هزینه داشت و زمان بر بود، اما خیلی مفید و تأثیرگذار بود و در خیلی از دروس آثارش دیده شد.

بعداً آقای علی ذوعلم به‌عنوان مدیرکل آمدند. هم و غم ایشان صرف برنامه درسی ملی شد. عمدتاً تمرکز بر این بود که ما باید به فرهنگ دینی و اسلامی بیشتر توجه کنیم و خیلی به مسائل غربی و ترجمه‌ای آن‌طوری متکی نباشیم. خوب از یک‌جهت درست بود که اگر افراط بکنیم مغلوب غربی‌ها ممکن است بشویم، از یک‌طرف هم باید یک‌حد تعادلی باشد که چشم و گوش ما بسته نماند. شاید اقتضای برنامه درسی ملی هم همین بود که بالأخره باید ملی باشد و از فرهنگ ایرانی نشأت بگیرد. ما اگر التقاطی عمل کنیم و تداخل کنیم و یا به ترجمه رو بیاوریم، ممکن است دوباره محصول آن چیزی که باید و شاید درنیاید، خوب آن دوران یک مقداری کمتر این مسائل دنبال شد. در زمان آقای جمالی‌فر (مدیرکل بعدی دفتر تألیف) مسئله اجرای نظام ۳-۳-۶ دفتر را درگیر خودش کرد و این نوع فعالیت‌ها دنبال نشد. شاید الآن هم پیشرفت اینترنت و ارتباطات مجازی، بخشی از نیاز را جایگزین کرده باشد؛ یعنی نیاز به ارتباطات حضوری نیست.

می‌شود از طریق همین اینترنت به همه این سمینارها دسترسی پیدا کرد. گرچه جای آموزش حضوری و چهره‌به‌چهره را نمی‌گیرد.

### ■ گفتید که در زمان مدیریت آقای ذوعلم تمرکز بر تولید برنامه درسی ملی بود. شما چه نقشی در این کار داشتید؟

همان‌طور که قبلاً اشاره شد موضوع تولید برنامه درسی ملی از زمان مدیریت مرحوم علاقمندان و مهندس زرافشان مطرح بود و کارگاه‌های آموزشی در این زمینه برگزار شد. اما در زمان آقای ذوعلم بحث «برنامه درسی ملی» به‌طور جدی مطرح شد. می‌دانید که برای برنامه درسی ملی، یک ساختمانی را جدا رهن کردند که مرکز آنجا بود نه در دفتر تألیف. آن موقع احساس آقای ذوعلم این بود که اگر این کار کاملاً جدا از دفتر باشد و بدنه دفتر این را قبول نداشته باشد ممکن است که خود این دفتر و کارشناسانش بشوند یک عامل ترمز و مخالف و تضعیف‌کننده. ایشان خیلی مایل بودند که یک رابطی بین دفتر و کمیسیون‌هایی که جدا از دفتر تشکیل شده بود باشد که هم دیدگاه‌های دفتر را به آنجا منتقل کند هم اینکه دفتر بدانند که در آنجا چه می‌گذرد و چه کاری دارد انجام می‌شود. خوب این کار را به بنده سپردند. اینجانب هم یک مدتی که گذشت احساس کردم تا چیز مکتوبی عرضه نشود مشخص نمی‌شود، ما چه کار می‌کنیم. آن موقع بعضی از کارشناس‌های دفتر می‌گفتند این برنامه درسی ملی بالأخره چی هست و چی می‌خواهد بشود؟ هیچ چیز مکتوبی بیرون نداده‌اند که ما ببینیم تعریفش و ساختارش چه هست و نسبت به آنچه تا به حال داشتیم چه چیز جدیدی می‌خواهد ایجاد شود؟ همان موقع تصمیم گرفته شد که یک پیش‌نویسی فراهم شود که سر و شکل یک برنامه درسی ملی را تا حدی نشان دهد و دست‌مایه بحث و بررسی و تکمیل قرار گیرد. بنده با استفاده از منابع موجود و تجارب شخصی آن پیش‌نویس را تهیه کرده و به آقای ذوعلم دادم و ایشان تا حدی پسندیدند و گفتند یک روز تمام کارشناس‌ها را دعوت کنیم در اردوگاه باهنر و شما برای آن‌ها توضیح بدهید و دوستان شروع کنند به نقد و نظر که همین نقد و نظرات باعث شود که کم‌کم آن برنامه درسی شکل نهایی خود را پیدا کند.

### ■ در آن زمان نقش شما بیشتر بود یا خانم دانشور؟

همان‌طور که اشاره شد برای برنامه درسی ملی کمیته‌های مختلفی مانند کمیته امور پرورشی، کمیته مدیریت، کمیته محتوا و ... تشکیل شده بود. خانم دانشور کمیته محتوا را داشتند.

### ■ این داستان چهار عرصه رابطه انسان با خدا، خود، خلقت و خلق کار شما بود؟

نه آن‌ها ایده آقای ذوعلم بود که در کمیته مبانی و اهداف مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود و وارد متن برنامه درسی ملی شد. حدود کار آن پیش‌نویس می‌خواست

برنامه درسی ملی  
باید «مبانی»،  
«اهداف» و  
«چارچوب محتوایی»  
داشته باشد. در مورد  
«ارزشیابی» و «اجرا»  
صحبت کند

نشان دهد که برنامه درسی ملی باید مثلاً «مبانی»، «اهداف» و «چارچوب محتوایی» داشته باشد. در مورد «ارزشیابی» و «اجرا» صحبت کند، همه این‌ها وقتی جمع شد می‌شود برنامه درسی ملی. البته وقتی به یک درس خاص مربوط است می‌شود برنامه آن درس خاص ولی وقتی این را گسترش دادی و نگاه عام به آن کردی، دیگر به یک درس به خصوص محدود نمی‌شود، آن موقع برنامه درسی ملی نام می‌گیرد، مثلاً «رویکرد» باید عام باشد دیگر رویکرد تاریخ یا رویکرد ریاضی و ... نیست چترش فراتر است، «اهداف» باید چترش فراتر باشد یا سیاست‌های کلی محتوا باید فراتر باشد. در زیر آن چتر، ریاضی می‌آید رویکردهای خودش را دنبال می‌کند ولی از آن چتر کلی هم بیرون نمی‌زند.

■ آن نگاهت اولیه، یک کاستی‌هایی داشت. مثلاً ساعت دروس تعیین نشده بود، یا اینکه به شاخه فنی و حرفه‌ای خوب پرداخته بود. بفرمایید بعد از آن، برنامه درسی ملی چه سیری را طی کرد تا نهایی شد؟

● آن پیش‌نویس اولیه که ارائه شد، ذهن‌ها را فعال کرد و این فکر ایجاد شد که اگر بخواهیم روشی را جایگزین کنیم چه کار باید کرد. بعضی از کسانی که بی تفاوت بودند دیدند چه بخواهند، چه نخواهند بالأخره این سیل می‌آید، پس آن‌ها هم همراه شدند. بعد از همایش یک‌روزه اردوگاه باهنر و جمع‌آوری نقد و نظرات کارشناسان دفتر و ارائه آن‌ها به کمیته‌ها، کمیته‌ها کارهای خود را تکمیل و نهایی کرده تحویل دادند و از مجموعه آن‌ها نگاهت اول برنامه درسی ملی تولید شد. در اسفند همان سال نگاهت اول درآمد که از استان‌ها دعوت کردند و به آن‌ها ارائه شد و آن‌ها هم نظر دادند. باز نگاهت دوم از دلش درآمد. روی نگاهت دوم بعد از دو سه ماه باز یک نقد و بررسی گذاشته شد و نگاهت سوم بیرون آمد. نگاهت سوم هم مورد نقد و بررسی قرار گرفت و نگاهت چهارم تولید شد. در همین ایام آقای ذوعلم استعفا دادند و پیگیری امور به آقای جمالی‌فر سپرده شد. آقای دکتر محمدیان که رئیس سازمان بودند تصمیم گرفتند نگاهت چهارم را در تعداد زیادی چاپ کنند و در معرض قضاوت عموم دست‌اندرکاران آموزش و پرورش قرار دهند. این کار انجام شد و نهایتاً منجر به تولید نگاهت پنجم گردید. نگاهت پنجم جهت بررسی و تصویب به شورای عالی آموزش و پرورش ارسال شد. شورای عالی برای بررسی کمیسیونی تشکیل داد و اینجانب، آقای معافی، خانم آمنه احمدی و آقای زرافشان و یکی دو نفر دیگر عضو کمیسیون بودیم. کمیسیون زیر نظر آقای بطحایی که معاون شورا بودند کار بررسی را آغاز کرد. اولین بحثی که در آنجا مطرح شد این بود که حجم برنامه درسی ملی ارائه شده خیلی زیاد بود (حدود ۴۰۰ صفحه) و باید خلاصه می‌شد. بسیاری از مطالب که جنبه تصویبی داشت و در اجرا می‌بایست مورد توجه قرار گیرد باقی ماند و لذا حجم آن خیلی کم شد

و نسخه تلخیص‌شده کمیسیون به شورای عالی رفت و بعد از چند جلسه تصویب شد که هم‌اکنون در دسترس است.

زمان آقای جمالی‌فر هم قبل از تصویب نهایی برنامه درسی بحث همسوسازی برنامه‌ها یا برنامه درسی ملی مطرح شد که خب فعالیت‌های درسی بیاید با این سند هم‌سو شود، خصوصاً تا زمانی که این هنوز مصوبه نهایی نشده ما نباید دست روی دست بگذاریم، باید هر مقدار از وضع موجود را که می‌توانیم به این نزدیک کنیم. آقای جمالی‌فر با توجه به سابقه اینجانب، پیشنهاد کرد نه که شما بیایید مسئولیت همسوسازی را به‌عهده بگیرید. یک سالی من درگیر این همسوسازی برنامه درسی ملی با برنامه‌ها شدم. اولش طرحی تهیه کردیم که آن طرح نشان می‌داد که هدف ما چه هست و در چه حدی می‌توانیم انجام دهیم. این به‌عنوان راهنما به گروه‌ها داده شد و به هر میزانی که می‌شد از گروه‌ها انتظار داشتیم که انجام دهند. در بعضی از زمینه‌ها ما نظرم‌ان نبود که کتاب‌ها به‌کل عوض شود. گفتیم که همسوسازی شود، مگر یکی دو مورد که قابل همسوسازی نیست. مثل کتاب‌های ریاضی که سی سال بود دست‌نخورده بود. آن‌ها باید حتماً عوض می‌شد، در اولین گام کتاب‌های سال اول دبستان همسوسازی شد و قرار بود به صورت آزمایشی در چند مدرسه اجرا شود و در سال بعد پس از رفع اشکالات چاپ سراسری شود. اما وزارتخانه این را نپذیرفت و گفتند که باید سراسری اجرا شود.

پس از آن بحث اجرای نظام ۳-۳-۶ مطرح گردید و تصمیم گرفته شد هر سال کتاب‌های دو پایه عوض شود، دوم با ششم، سوم با هفتم، چهارم با هشتم و پنجم با نهم.

متأسفانه این بار هم همانند اجرای نظام جدید سال ۱۳۷۱، عجولانه و بدون فراهم بودن امکانات لازم به‌خصوص از حیث نیروی انسانی کار شروع شد و ادامه یافت تا اینکه به کلاس دوازدهم رسید. ناگفته نماند که دفتر برنامه‌ریزی و سازمان پژوهش مایل نبودند که اجرای ۳-۳-۶، دو سال دو سال جلو برود و اجرای آزمایشی نشود. اما چون وزارتخانه و شخص وزیر نظرشان این بود ما یک‌باره غافلگیر شدیم و اصلاً دلمان نمی‌خواست که این اتفاق بیافتد. مشکلاتش را هم به دنبال داشت: آماده نبودن معلمین، کیفی نبودن کتاب‌ها، برای این که آزمایش نشده بود که این بچه می‌فهمد یا نه. در همان حین (سال ۱۳۹۰) سند تحول بنیادین وزارت آموزش و پرورش هم به تصویب رسید. اسفندماه هم برنامه درسی ملی تصویب نهایی شد. بعد گفتند باید اجرا شود. موقع اجرا گفتند که اگر ما بخواهیم سال بعد فقط دوم را جلو برویم بعد سال سوم را جلو برویم ۱۲ سال طول می‌کشد تا به دیپلم برسد و تا آن موقع معلوم نیست که چه اتفاقی بیافتد. گفتند بیاییم دو پایه دو پایه جلو برویم، و سال ششم را از سال بعد راه بیندازیم و در عمل همان‌طور هم شد.

■ خیلی ممنون از شما. این گفت‌وگو برای خود من هم بسیار مفید و ارزنده بود.

اگر نکته پایانی دارید بفرمایید.

● چیزی که به‌عنوان نکته پایانی باید عرض کنم این است که ما در آموزش و پرورش به تجربیات گذشته بها نمی‌دهیم و هر مسئولی که می‌آید می‌خواهد ایده‌های خود را پیاده کند بی‌آنکه ببیند آیا مشابه آن قبلاً اجرا شده یا نه. آیا آمادگی‌های لازم برای پیاده کردن آن ایده فراهم هست یا نه. در اجرای ۳-۳-۶ انتظار این بود که تجربه نظام جدید سال ۱۳۷۱ تکرار نشود و کار سنجیده و با حوصله جلو برود تا واقعاً معنای تحول حقیقت پیدا کند. اما این‌طور نشد و حتی عجولانه‌تر از نظام جدید سال ۱۳۷۱ به اجرا درآمد. متأسفانه در این تغییر و تحولات هم اولین سنگ کتاب‌های درسی است که دچار تغییرات می‌شود. تغییر در سایر مؤلفه‌ها خیلی کند صورت می‌گیرد و یا اصلاً انجام نمی‌گیرد، در نتیجه تغییر کتاب‌های درسی سودی نمی‌بخشد و تغییر و تحول چشم‌گیری در نظام آموزشی مشاهده نمی‌شود و این چرخه معیوب مرتب تکرار می‌شود. امید است مسئولان کنونی و آینده، به این مسائل بیشتر توجه کنند و تجارب گذشته را چراغ راه آینده قرار دهند.

بنده هم از شما سپاسگزارم که فرصت این گفتگو را فراهم کردید.